

مشارکت سیاسی و نهادمندی احزاب توده‌گرا در کشورهای جهان سوم

سید علی مرتضویان^۱

استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

رضا پریزاد

دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

(تاریخ دریافت ۹۵/۸/۲۲ - تاریخ تصویب ۹۵/۱۲/۲۱)

چکیده

در دوران بعد از جنگ جهانی دوم شمار کثیری از مستعمرات سابق به استقلال دست یافتند و به عنوان کشورهای جدید در صحنه سیاست بین‌الملل قدم علم کردند. مشارکت سیاسی فزاینده توده‌ها از یک سو و ضرورت تأسیس ساختارها و نهادهای سیاسی مردمی برای جذب توده‌های خواستار مشارکت از سوی دیگر، مورد توجه همه کشورهای نواستقلال یافته واقع شد. احزاب سیاسی توده‌گرا یکی از مهم‌ترین نهادهایی به حساب می‌آیند که می‌توانند جریان‌های مشارکتی گسترده را به گونه‌ای سامان‌مند تداوم بخشند و از درافتادن نظام‌های سیاسی به ورطه سقوط جلوگیری کنند.

پرسش اصلی این است که چگونه می‌توان در جوامع جهان سوم، احزاب سیاسی استوار برای حمایت از ارزش‌ها و آرمان‌های ملی، پیشبرد هدف‌های نوسازی و ملی و حفظ انسجام و همگرایی در بین گروه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی به وجود آورد؟ فرضیه مقاله براساس نظر ساموئل هانتینگتون شکل گرفته به طوری که سطح نهادمندی احزاب را با توجه به معیارهای اساسی تطبیق‌پذیری، پیچیدگی، خودمختاری و انسجام مورد سنجش قرار داده تا احزاب سیاسی استوار برای حمایت از ارزش‌ها و آرمان‌های ملی تحقق یابند. در این مقاله، ضمن بررسی نقش نوسازی در ایجاد جریان‌های مشارکتی توده‌گرا، و اشاره به تجربه شماری از کشورهای جهان سوم، کوشیدیم ساختار و عملکرد احزاب توده‌وار را با بهره‌گیری از چهارچوب نظری هانتینگتون مورد تحلیل و ارزیابی قرار داده و نشان دهیم که چگونه حزب جمهوری اسلامی به عنوان مطالعه موردی در سال‌های نخست تأسیس نقش مهمی در تحقق کارکردهای حیاتی‌اش در جهت حمایت از انقلاب اسلامی ایران ایفا کرد، اما به سبب ضعف در نهادمندی دچار بی‌ثباتی شد و از ادامه فعالیت بازماند و در مقابل حزب گنگره هند توانست با نهادمندی تا سال‌ها به فعالیت خود ادامه دهد.

واژه‌های کلیدی: احزاب سیاسی، مشارکت سیاسی، احزاب توده‌گرا، نهادمندی.

Email: a_mortazav@yahoo.com

^۱ نویسنده مسئول

فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال نهم، شماره ۳۶، زمستان ۱۳۹۵

مقدمه

در کشورهای جهان سوم رابطه‌ی بین نوسازی و احزاب سیاسی بعد از جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری نظام دوقطبی اهمیت پیدا کرد، اما اینکه چرا بعد از جنگ جهانی دوم، احزاب در کشورهای جهان سوم اهمیت بیشتری یافتند نکته‌ی ای شایان توجه است که در دنباله بحث به آن خواهیم پرداخت. در دوران پس از جنگ جهانی دوم شمار قابل ملاحظه‌ای از جوامع تحت استعمار به استقلال سیاسی دست یافتند و به عنوان کشورهای جدید در صحنه بین‌المللی قدعلم کردند. این کشورها می‌بایست نظام سیاسی نوینی را بنیاد می‌کردند که بر پایه اراده مردم و جهت‌گیری نوسازی کشورهاشان استوار باشد. یکی از پایه‌های این نظام‌های نوین سیاسی که آن‌ها را از نظام‌های استعماری متمایز می‌کرد مشارکت هرچه بیشتر مردم در پویش‌های سیاسی بود که هم به رهبران سیاسی مشروعیت می‌بخشید و هم پایه‌های نظام سیاسی را استوارتر می‌کرد.

دهه‌های نخست پس از جنگ جهانی دوم، شاهد جنبش‌های متعددی در کشورهای جهان سوم بود که وجه مشترک همه آنها تلاش برای شکل‌گیری ساختارهای جدید سیاسی و مشارکت دادن مردم در شکل‌گیری و تداوم این ساختارها و نهادها بوده است. علاوه بر این، بسیاری از کشورهای تازه استقلال یافته به منظور ساماندهی و نظم بخشیدن به جامعه و برقراری امنیت و بسیج مردمی در جهت یکپارچگی جامعه نیاز به احزاب توده‌ای داشتند. توده‌های مردم با شور و شوق از حالت انفعالی دوران استعماری به حالت فعال و مشارکت‌جویانه دوران پسا استعمار روی آوردند. اگرچه این شور و شوق در نگاه اول پدیده‌ای مثبت تلقی می‌شود، اما این مشارکت روزافزون و دامن‌گستر، مطالبات جدید و فزاینده‌ای را در پی می‌آورد که نظام‌های سیاسی نوپا می‌بایست به آن پاسخ می‌دادند و این درحالی است که نظام‌های نوین در دوران بعد از جنگ فاقد زیرساخت‌های سیاسی استوار به ویژه احزاب سیاسی کارآمد برای جذب مشارکت فزاینده توده‌ها و سامان بخشیدن به آنها بودند.

آنچه توجه محققان سیاسی را به خود جلب کرد، رابطه مشارکت سیاسی با نهادمندی احزاب بود. تجربه‌های کشورهای جهان سوم در دوران بعد از جنگ جهانی دوم حاکی از آن

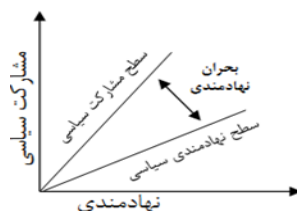
بوده که مشارکت گسترده و پرشور سیاسی که در ظاهر پدیده‌ای مثبت در جهت تغییرات مثبت اجتماعی و سیاسی تلقی می‌شود می‌تواند به پدیده‌ای منفی تبدیل گردد و به جای نظم دموکراتیک و سامانمندی فعالیت‌های سیاسی، راه را بر چنددستگی و تشدید شکاف‌های قومی و طبقاتی و فرقه‌ای هموار سازد. بدین‌سان، پرسش اصلی این است که چگونه می‌توان از نیروی نهفته در جنبش‌های سیاسی و جریان‌های پرشور مشارکت سیاسی در جهت همگرایی، انسجام و ثبات جوامع جهان سوم استفاده کرد و نظمی پایدار در جهت پیشرفت این جوامع در سیاست بین‌الملل بنیاد نهاد.

احزاب سیاسی توده‌گرا و نوسازی در جهان سوم

یکی از مفروضات نظریه‌های نوسازی در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم این بود که کشورهای به اصطلاح جهان سوم می‌توانند با تقلید از الگوهای غربی به سطوح بالایی از نوسازی دست یابند؛ بطور مثال سیمور مارتین لیپست با بررسی رابطه مشارکت سیاسی، رشد اقتصادی و نوسازی سیاسی مدعی شد که بطور کلی پیشرفت در جهت دموکراسی و توسعه سیاسی مستلزم درجاتی از رشد اقتصادی است (Lipset, 1959: 69-105). به همین نحو رابرت دال نیز با طرح ایده پلیارشی مدعی شد که با افزایش رشد اقتصادی و پیچیده شدن جوامع گروه-های اجتماعی متکثر می‌شوند و رهبران سیاسی چاره‌ای جز آن ندارند که برای تداوم حکمرانی خود تغییراتی را در توزیع قدرت و در نهایت قبول تکثر در نظام سیاسی فراهم آورند؛ بنابراین از دید او پلیارشی مرحله نهایی توسعه سیاسی است (Dahl, 1971: 203). با این همه، تحولات سیاسی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در کشورهای جهان سوم انتقادات بسیاری را در خصوص نظریه‌های خوش‌بینانه نوسازی در پی آورد و شماری از نویسندگان از ناکامی و فروپاشی این نظریه‌ها سخن گفتند. از همه مهمتر، ساموئل هانتینگتون در اثر معروف خود «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی» نشان داد که چطور جوامع تازه استقلال یافته با جریان‌های متعددی از نیروهای سیاسی گوناگون روبرو می‌شوند و به سبب فراهم نبودن ساختارهای سیاسی استوار تعارض‌ها میان گروه‌ها بشدت بالا می‌گیرد و غالباً این جوامع به ورطه آشوب، بی‌ثباتی و فروپاشی کشیده می‌شوند (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۵۷۵).

بحران نهادمندی

رهبان جنبش‌های سیاسی برای کسب و افزایش مشروعیت هرچه بیشتر سعی در بسیج قشرهای مختلف مردم از شهر و روستا می‌کنند، اما در جریان عمل روند بسیج همواره سریع‌تر و به مراتب آسان‌تر از روند نهادمندی پیش می‌رود و شکاف ناشی از این ناهماهنگی و در واقع پس‌ماندگی نهادمندی سیاسی در مقایسه با بسیج و مشارکت سیاسی، زمینه را برای انواع نابسامانی‌های سیاسی فراهم می‌سازد.



شکل ۱- بحران نهادمندی سیاسی

از این پدیده می‌توان به عنوان بحران نهادمندی سیاسی نام برد. این پدیده اساساً در کشورهای جهان سوم به‌ویژه کشورهایی که دست به نوسازی وسیع سیاسی می‌زنند مشاهده می‌شود. یک عامل تعیین کننده در مشارکت سیاسی و نهادمندی سرعت بسیج توده‌ها است. توده‌ها را می‌توان به سرعت به هیجان آورد و به حالت بسیج سیاسی سوق داد، اما سرعت نهادینگی سیاسی و دستیابی به سطح بالای نهادینگی نمی‌تواند به همان سرعت بسیج پیش رود و ادامه یابد؛ چرا که نهادینگی، چنانچه خواهیم دید مستلزم تغییر یک سلسله عادت‌ها و روش‌ها است که بیشتر جنبه‌ی ارزشی و فرهنگی دارند؛ این تغییرات نیازمند نهادهای مردمی به‌ویژه احزاب سیاسی توده‌گرا است که از قدرت سازماندهی، برنامه‌ریزی و بسیج توده‌ای قابل ملاحظه برخوردار باشند. احزاب سیاسی توده‌گرا می‌توانند از فعال شدن شکاف‌های قومی، زبانی، فرقه‌ای و طبقاتی در بین مردم تا حدود زیادی جلوگیری کرده و همزمان در بین نخبگان سیاسی نیز هماهنگی و انضباط به وجود آورند؛ احزابی که به طور نسبی در روند بازسازی سیاسی کشورهای جهان سوم موفق بوده‌اند: نظیر حزب کنگره که نه فقط زمان نسبتاً طولانی برای این تغییرات ارزشی و هنجاری در اختیار داشتند بلکه روند بسیج توده‌ها در آنها نیز نسبتاً آرام بوده و روند سیاسی شدن توده‌ها با روند نهادمندی فاصله‌ای بحرانی نداشته‌اند.

این فاصله بحرانی مانع استقرار ارزش‌های ضروری برای تعمیق ارزش‌های سیاسی حزب از یک سو و شکل‌گیری وفاداری‌ها، شیوه‌های اداره حزب، حل و فصل مناقشات و بحران‌ها از سوی دیگر می‌گردد که در نهایت به افول نهادینگی سیاسی می‌انجامد. در این مقاله، حزب جمهوری اسلامی ایران «به عنوان یک مورد پژوهشی» در نظر گرفته شده و توضیح داده شده که چگونه حزب در حد یک جبهه نیرومند با مشارکت سیاسی قابل ملاحظه ظاهر شد و با همین خصوصیت نیز به فعالیت پرداخت، بدون آنکه ویژگی‌های نهادمندی و استقرار ارزش‌ها و روش‌های اداره منظم حزب تعمیق و تثبیت گردد.

نوسازی و نهادمندی در سیاست بین‌الملل

نظریه‌های نوسازی نخستین نظریه‌هایی هستند که به‌طور خاص در خصوص توسعه و توسعه نیافتگی سیاسی به بحث پرداخته‌اند و چنانچه پیش از این هم اشاره کردیم، نظریه-پردازان نوسازی بر این عقیده بودند که نوسازی از قواعد کم و بیش معینی پیروی می‌کند و جوامعی که بتوانند این قواعد را به درستی به کار بندند از نتایج مثبت آن، آنگونه که در جوامع پیشرفته صنعتی محقق شده است، برخوردار خواهند شد.

یکی از نخستین افرادی که به بحث مدرنیزه شدن سیاست و همچنین پیدایی نهادها و فرایندهای مدرن در سیاست پرداخت *دانیل لرنر*^۱ بود؛ او در کتاب «گذار از جامعه سنتی»، ظهور نهادهای مدرن مانند مجالس قانون‌گذاری، پاسخ‌گو بودن دولت و رفتارهای سیاسی عقلانی مثل توجه به قانون و قانونمند بودن را ناشی از پیدایش انسان جدیدی با شخصیت جدید می‌داند. پیدایش این انسان نو، ناشی از ورود جامعه سنتی به عصر صنعتی، شهرنشینی و آموزش همگانی و بالا رفتن سطح سواد است. شخصیتی که به این ترتیب پدید می‌آید دارای خصوصیات مشارکت‌جویی و همدلی است (ساعی، ۱۳۸۸: ۸۷).

برخی از پژوهشگران پیدایی احزاب را با فرایند توسعه و نوسازی پیوند می‌دهند. این برداشت بدون توجه به سابقه احزاب، آنها را پاسخ به ضرورتی توصیف می‌کنند که فرایند توسعه سیاسی به وجود می‌آورد. *مایرون واینر* و *جوزف لاپالمبارا* از این دیدگاه طرفداری می-

^۱ Daniel Lerner

کنند. به اعتقاد لاپالومبارا و واینر، ظهور و پیدایش احزاب مستلزم وجود دو شرط یا حداقل یکی از دو شرط زیر است: اول؛ تحول در نگرش و دیدگاه‌های شهروندان، به طوری که به این نتیجه مهم دست پیدا کنند که باید از «حق دخالت در اعمال قدرت» برخوردار گردند. دوم؛ برخی از گروه‌های نخبه یا نخبگان قدرتمند خواستار کسب یا حفظ قدرت از طریق حمایت عمومی باشند (نوذری، ۱۳۸۱: ۶۵).

ساموئل هانتینگتون نیز در کتاب «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی» به چگونگی شکل‌گیری توسعه سیاسی و نقش نهادهای قدرتمند در شکل‌گیری آن پرداخته است. وی در چهارچوب دیدگاه نوسازی وجود نهادهای پایدار و قدرتمند و مستقل از یکدیگر از جمله احزاب سیاسی را شرط ضروری توسعه سیاسی می‌داند، زیرا توسعه متضمن عقلانی شدن اقتدار، تنوع ساختارهای سیاسی و به خصوص گسترش مشارکت است (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۵۷۵) در این میان، احزاب سیاسی برای سامان دادن و ساخت بخشیدن به مشارکت سیاسی نقش مهمی را ایفا می‌کنند. وی تا آنجا پیش می‌رود که احزاب سیاسی را نهاد متمایزکننده جامعه مدرن می‌داند.

همانطور که عنوان شد اصلاحات یا نوسازی می‌تواند منجر به تأسیس نهادهای جدید، حذف نهادهای دست و پاگیر و ایجاد یک سری تحولات جدید شود. در بیشتر کشورهای دستخوش نوسازی سده بیستم از جمله در پاکستان دهه ۱۹۵۰، احزاب سیاسی به گردونه ای برای پیشرفت سیاستمداران تبدیل شده بودند (همان، ۵۹۸).

نوسازی از طریق به تحرک در آوردن گروه‌های جدید و دادن نقش‌های تازه به آنها، جامعه گسترده‌تر و متنوع‌تری را به بار می‌آورد. یک چنین جامعه‌ای غالباً جامعه «کثرت‌گرا» به شمار می‌آید که دربرگیرنده گروه‌بندی‌های مذهبی، قومی، نژادی و زبانی است. یک چنین گروه-بندی‌های مشارکتی ممکن است در یک جامعه، مسائل ناشی از عدم یکپارچگی آن را تقلیل دهد. نوسازی، گروه‌های اجتماعی و اقتصادی را که در جامعه سنتی یا وجود نداشتند و یا در خارج از پهنه سیاست جامعه سنتی قرار داشتند، به وجود می‌آورد و به آنها آگاهی سیاسی می‌بخشد و به فعالیت سیاسی وا می‌دارد. او همچنین معتقد است که گسترش آگاهی و مشارکت سیاسی ناشی از نوسازی همان عامل عامی است که با آوردن مسایل مربوط به یکپارچگی ملی

و ادغام سیاسی است. جوامعی که توانسته‌اند نهادهای سیاسی نوین و وسیعی را ایجاد کنند و قادرند تا مشارکت سیاسی بسیار گسترده‌تری را نیز جذب کنند جوامع استوار به شمار می‌آیند؛ اما جوامعی که مشارکت سیاسی شان از سطح نهادمندی شان فراتر رفته باشد، آشکارا ناستوارند. از همین رو، جوامعی که توانسته‌اند میان این دو عامل در سطحی بالا تعادل ایجاد کنند استواری‌شان را تضمین کرده‌اند. چنین نظامهای سیاسی، از نظر سیاسی، نوین و توسعه یافته‌اند. این جوامع از نهادهایی برخوردارند که استعداد جذب نیروهای اجتماعی تازه را به درون نظام دارند و به همین دلیل می‌توانند با سطح بالارونده مشارکت سیاسی ناشی از نوسازی، خودشان را تطبیق دهند؛ از همین رو، استواری آتی جامعه‌ای که در سطح پایینی از مشارکت سیاسی به سر می‌برد، بیشتر به ماهیت نهادهای سیاسی بستگی دارد که آن جامعه با این نهادها یا مسأله نوسازی و گسترش و مشارکت سیاسی روبرو می‌شود و عمده‌ترین ابزارهای نهادی برای سازمان دادن گسترش مشارکت سیاسی، احزاب سیاسی و نظام حزبی‌اند. جامعه‌ای که در مرحله پایین مشارکت سیاسی، احزاب سیاسی متشکلی را پروراندند باشد (مانند: هند، اروگوئه، شیلی، ایالات متحد و ژاپن)، در مقایسه با آن جوامعی که احزابش در مراحل اخیرتر و طی فراگرد نوسازی سازمان گرفته‌اند گسترش مشارکت سیاسی آن به استواری سیاسی‌اش کمتر لطمه می‌زند (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۵۷۷-۵۷۶).

نهادمند شدن، فراگردی است که سازمان‌ها و شیوه‌های عمل با آن ارزش و ثبات می‌یابند. و سطح نهادمندی هر سازمان یا شیوه عمل ویژه‌ای را می‌توان با معیارهایی همچون: تطبیق پذیری، پیچیدگی، استقلال، و انسجام آنها اندازه‌گیری کرد. اگر ما بتوانیم این معیارها را تشخیص بدهیم و اندازه‌گیری کنیم؛ آن‌گاه می‌توانیم با استفاده از همین معیارها، افزایش و کاهش‌های نهادمندی سازمان‌ها؛ همچنین شیوه‌ی عمل‌های سیاسی آنها را اندازه‌گیری و مشخص سازیم (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۲۴).

نهادمندی احزاب سیاسی و تقویت و اصلاح آنها یکی از لوازم مبارزه با فساد است. اینگونه اصلاحات باعث افزایش مشروعیت و ارزش نمایندگی احزاب سیاسی می‌شود که به نوبه خود اعتماد عمومی به دموکراسی را افزایش داده و اعتبار تلاش‌های ضد فساد در نظام سیاسی را دو چندان می‌کند (Pellizzo, 2003: 23).

احزاب توده‌گرا

از نقطه نظر تاریخی، احزاب توده‌ای یا توده‌گرا با گسترش حق رأی همزمانی دارند. در حقیقت نهضت‌های سوسیالیستی پایان قرن نوزدهم اولین جوانه‌های احزاب توده‌ای بودند. این احزاب توسط نهضت‌های سوسیالیستی خلق پا به عرصه اجتماع گذاشته‌اند. به اعتقاد دوورژه، تکنیک این احزاب پس از نهضت‌های سوسیالیستی توسط احزاب کمونیست، احزاب فاشیست و در حال حاضر توسط احزاب کشورهای کم توسعه اخذ شده‌اند. سازماندهی احزاب توده‌ای بر جذب هرچه بیشتر اعضا استوار است. از همین روی این احزاب شکل گرفتند تا بتوانند این منابع مهم مالی را از طریق سندیکاها یا اصناف تأمین نمایند (دوورژه، ۱۳۷۶: ۴۳۴).
مهمترین ویژگی احزاب توده‌ای گرایش‌های ایدئولوژیک آنها می‌باشد که از صراحت و تندی بیشتری برخوردارند.

در نیمه‌ی اول قرن بیستم دو نوع حزب توده‌ای راست و چپ وجود داشت؛ احزاب سوسیالیست و کمونیست در چپ و حزب فاشیست در راست از مهمترین احزاب توده‌ای به شمار می‌روند (نقیب زاده، ۱۳۸۷: ۴۱-۳۹).

احزاب سیاسی در کشورهای جهان سوم

حزب سیاسی لازمه و برآمده از جامعه‌ای در حال توسعه با خصوصیتی مانند افزایش میزان شهرنشینی، ازدیاد درصد باسوادی، گسترش ارتباطات و رسانه‌های گروهی، حمل و نقل، پیدایش نهادهای جدید و پیچیدگی و تخصصی شدن امور می‌باشد. به دیگر سخن جامعه در فرایند گذر از سنت به مدرنیسم درمی‌یابد که به جای نهادهای سنتی یا در کنار آنها به تأسیسات تازه‌ای نیاز دارد تا ضمن تسهیل روند جامعه‌پذیری و آموزش سیاسی جامعه، سازوکار مشارکت سیاسی، توده‌های بی‌شکل را سامان دهد.

تأسیس نهادهای جدید، نوعی سیاست‌گذاری است که کشورهایی که انگیزه‌های ناسیونالیستی در آنها رواج یافته است، برای جبران عقب‌ماندگی خود اتخاذ می‌کردند. سیاست دولت عثمانی و اقداماتی که بعدها مصطفی کمال پاشا در ترکیه انجام داد نمونه‌های از نوسازی به سبک غربی بود. (باربیه، ۱۳۸۳: ۳۰۶-۳۰۱) گروه‌های نوساز در این کشورها یا پادشاهان و

درباریان بودند مانند اقدامات میجی^۱ امپراتوری ژاپن و پترکبیر در روسیه یا بخشی از طبقه حاکمه و روشنفکران جامعه. در مجموع در این کشورها نوسازی عبارت بود از اقداماتی که تحت شرایط تاریخی برای اقتباس از الگوهای غربی در جهت ایجاد تحول انجام می‌شد.

گرچه جوامع جهان سوم، احزاب سیاسی نوپای خود را از الگوهای حزبی جوامع صنعتی اخذ کرده‌اند، با این وجود احزاب سیاسی در کشورهای به اصطلاح جهان سوم بیشتر دست‌خوش ضعف‌ها و نارسایی‌های ساختاری و کارکردی‌اند. یکی از ضعف‌ها، ناپایداری یا به تعبیری «موسمی» بودن این حزب‌ها است، در حالی که در برخی از کشورهای جهان سوم حزب‌های نسبتاً نیرومند و پایداری وجود داشته مثل حزب کنگره هند، اما در بیشتر این کشورها حزب‌های سیاسی در مواقع انتخابات و همراه با جریان‌های مقطعی پیدا شده و مدتی با سر و صدا فعالیت می‌کنند؛ اما چندی نمی‌گذرد که گویی از نفس می‌افتند و از صحنه خارج می‌شوند؛ مسأله دیگر قائم به شخصی بودن این احزاب است، بسیاری از این احزاب حول ایده‌ها و نفوذ شخصی یک یا چند تن از سیاستمداران بزرگ سازمان پیدا کرده‌اند...؛ از این رو عمر و توان این احزاب با طول دوران نفوذ شخصیت‌های مرکزی خاص حزب پیوند دارد، یکی دیگر از نقطه ضعف‌های این حزب‌ها ضعف تشکیلاتی آن است. بیشتر این حزب‌ها فاقد شبکه‌های وسیع در بین اقشار وسیع مردم و در مناطق مختلف کشور هستند. این حزب‌ها از کادرهای ورزیده حزبی نیز بی‌بهره‌اند؛ از همین رو، این احزاب بیشتر در مرکز و چند شهر بزرگ دارای دفاتر نه چندان فعال هستند (ساعی، ۱۳۸۸: ۹۳).

بعضی از نویسندگان، از این هم فراتر رفته و معتقدند که در کشورهای جهان سوم، احزاب یا به عبارت بهتر اجتماعاتی به نام حزب وجود دارند که در حقیقت نماینده‌ی گروه‌های قومی متفاوتی هستند که می‌خواهند در عین حفظ ساختار قبیله‌ای خود، هویت سیاسی جدید نیز پیدا کنند، اما از اینها نمی‌توان با عنوان نظام حزبی یاد کرد؛ زیرا این قبیل احزاب از کنش و واکنش‌های متقابلی که ضروریست تا در بین احزاب وجود داشته باشد خبری نیست. برای مثال: لبنان، سوریه، عراق و بسیاری از کشورهای خاورمیانه مؤید این واقعیت است که گروه

¹ Meiji

های قومی متفاوتی که در صددند تا در قالب حزب فعالیت کنند هدفی جز سلطه‌ی قوم خویش بر اقوام دیگر ندارند (نقیب زاده، ۱۳۷۸: ۱۶۷).

از دهه‌ی ۱۹۳۰ تاکنون چندین تشکل سیاسی در خطه‌ی سوریه و لبنان پا بر صحنه‌ی سیاسی جوامع خود گذاشتند که هریک نماینده یک جریان قومی یا مذهبی- قومی، اما در قالب پوشش ایدئولوژیک بودند؛ برای مثال از سنّیان تا اسماعیلیان و دروزیه‌ها و مسیحی‌های مارونی گرفته تا علوی‌ها که هریک در پی ایجاد یک حزب و سلطه و دیگر گروه‌های جامعه بودند. به این ترتیب جامعه لبنان که در گذشته بین اقوام مختلف دروزی، مارونی، سنی، شیعه و غیره تقسیم شده بود این بار در قالب احزاب سیاسی، شاهد همان کشمکش‌ها و نیروهای از هم گریز گردید که همین مسأله باعث شکل‌گیری جنگ‌های خونین داخلی در این کشور گردید.

همانطور که عنوان شد وجود احزاب متعدد در اغلب کشورهای جهان سوم غالباً چیزی جز سرپوش گذاشتن بر هویت‌های قومی و مذهبی نبود. نمونه دیگر نظام‌های جهان سومی، احزابی هستند که پس از کسب میزانی از ثبات، در صدد گشایش عرصه به روی سایر گروه‌ها بر می‌آیند؛ نمونه بارز آن تجربه ترکیه در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم است. کمال پاشا در سال ۱۹۲۳ جمهوری ترکیه را بر ویرانه‌های امپراطوری عثمانی بنا کرد و «حزب جمهوری مردم» را به صورت حزب واحد برای اداره‌ی امور سیاسی کشور شکل داد. ایدئولوژی این حزب مانند بسیاری از احزاب واحد در کشورهای تازه به استقلال رسیده در نفی طبقات اجتماعی و همبستگی در میان همه‌ی اقشار مردم استوار بود، اما در عمل «حزب جمهوری مردم» حزبی نخبه سالار بود که نظامیان و دیوانسالاران تجددگرا را در کنار نخبگان سنتی قرار داده بود، «حزب جمهوری مردم» با وجود تلاش‌های نافرجام برای رسیدن به یک نظام چندحزبی -- حزب ترقی‌خواه ۱۹۲۴، حزب لیبرال ۱۹۳۰- تا سال ۱۹۵۰ پیوسته به شیوه‌ی نظامیان تک-حزبی انحصار قدرت را در اختیار داشت.

پاکستان نیز همین مسیر را طی کرد؛ در پاکستان حزب مسلم‌لیک که پایه گذار استقلال این کشور بود به تدریج احزاب دیگری را در کنار خود پذیرفت، اما در پاکستان نیز مانند ترکیه، این نظامیان بودند که باعث آشفتگی و از بین رفتن دموکراسی می شدند.

برخی کشورهای جهان سوم همچون الجزایر، اردن، عراق، پاکستان و بنگلادش نیز دارای نظام حزبی و احزاب متعددی می‌باشند؛ اغلب احزاب در این کشورها تحت تأثیر جریان‌های خارجی و غربی هستند، بسیاری از این احزاب چه از نظر شکل و فرم و چه از نظر جهت محتوا تحت تأثیر مکتب‌ها و مرام‌های غربی اعم از لیبرالیستی و سوسیالیستی (راست یا چپ) هستند و کمتر به جامعه سنتی خود متکی می‌باشند (جاسبی، ۱۳۸۹: ۸۳).

تفکیک ایدئولوژی‌های چپ و راست در مورد احزاب جهان سوم نیز درخور درنگ است؛ از آنجا که بسیاری از این احزاب اگر در زمان مبارزه با استعمار شکل گرفته‌اند قاعدتاً باید گرایش‌های چپ داشته باشند، اما این بدان معنا نیست که ساختار و کارویژه آنها نیز همانند احزاب کمونیست است؛ حزب بعث نمونه‌ای از این قبیل احزاب واحد و چپ در سوریه و عراق است، اما ترکیب ایدئولوژیک آنها اختلاطی از عناصر ضد و نقیض را تداعی می‌کند، مانند سوسیالیسم و ناسیونالیسم عرب؛ علاوه بر این، چنین احزابی همواره به یک رهبر واحد ختم شده و ویژگی‌های این احزاب را باید پیش از هر چیز در نقش رهبر و افکار و خواسته‌های او جستجو کرد، نه در ایدئولوژی یا ساختار حزب. ساموئل هانتینگتون، در این خصوص معتقد است که: «بیشتر احزاب این کشورها (جهان سوم) نه تنها جوان بوده بلکه هنوز تحت رهبری بنیانگذاران‌شان قرار دارند. قدرت نهادی یک حزب سیاسی در صورتی اثبات می‌شود که با وجود از بین رفتن بنیانگذار یا رهبر فرهمندی که نخستین بار آن را به قدرت رسانده است، بتواند همچنان پا بر جای ماند» (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۵۹۳-۵۹۲).

ریشه‌های شکل‌گیری احزاب در کشورهای جهان سوم

دیدگاه‌های گوناگونی در خصوص شکل‌گیری احزاب در جهان سوم مطرح شده که هر یک می‌کوشد شکل‌گیری احزاب را در متن نظریه‌های کلی‌تر تحولات سیاسی و اجتماعی توضیح دهد. با این وجود، عنصر مشترک این دیدگاه‌ها، بسیج اجتماعی یا ورود توده‌ها به صحنه سیاسی است. «از زمانی که سیاست نتوانست به دایره کوچکی از نخبگان آریستوکرات منحصر شود، احزاب به عنوان ابزار پیوند مرکز قدرت سیاسی با توده‌ها ظاهر شدند. رقابت الیت‌ها و

فشار توده‌ها از پایین، ضرورت احزاب را بیش از پیش نمایان می‌کرد» (لاپالومبارا و آندرسون، ۴۷۱-۱۳۸۴).

بسیاری از پژوهشگران، پیدایی احزاب را با فرایند توسعه و نوسازی پیوند می‌دهند. این برداشت بدون توجه به سابقه احزاب، آنها را پاسخ به ضرورتی توصیف می‌کنند که فرایند توسعه سیاسی به وجود می‌آورد. «مایرون واینر و جوزف لاپالومبارا»^۱ از این دیدگاه طرفداری می‌کنند. این دو دانشمند در این باره بر سه بحران معروف که جوامع در راه به دست‌آوردن ملیت خود با آن روبه‌رو شده‌اند، اشاره می‌کنند. اولین بحران در نظام اجتماعی - سیاسی نوین، بحران مشروعیت است؛ بحران مشروعیت، مربوط به احساسی حیاتی است که تأسیسات و نهادهای نظم نوین برای اتباع و ساکنانش دارد؛ به همین دلیل لاپالومبارا و واینر، اعتقاد دارند که احزاب مدرن سیاسی به ایجاد این احساس حیاتی کمک می‌کنند. دومین بحران، بحران همگرایی است که شامل دامنه‌ای می‌شود که در آن قلمروها و گروه‌های متعلق به نظم نوین توسط تضادهایی که در ظاهر آشتی‌ناپذیرند، از هم جدا می‌شوند. این طور به نظر می‌رسد که احزاب سیاسی جدید به منظور حل این اختلافات؛ همچنین همگرایی مردم تشکیل می‌شوند. بحران سوم، یعنی بحران مشارکت از حیاتی‌ترین بحران‌ها است که اکثر احزاب مدرن برای مقابله با این بحران به وجود آمده‌اند. به نظر می‌رسد هر یک از این بحران‌ها فشار نهایی را در تشکیل احزاب سیاسی مدرن وارد کرده باشند یا از دیدی دیگر، احزاب مدرن ابزار منحصر به فرد در حل این بحران‌ها بوده‌اند. برخی از نویسندگان شروع دوره نوسازی و تغییر بافت سنتی جوامع را آغازگر شروع بحران‌ها در یک کشور می‌دانند. تکوین احزاب سیاسی بر مبنای نظریه-های بحران، نخستین بار از سوی شورای تحقیقات علوم اجتماعی آمریکا مطرح شد. محققان این مکتب علاوه بر سه بحران فوق، هویت ملی، بحران تخصیص و توزیع منابع را نیز طرح کردند (نوذری، ۱۳۸۱: ۶۳).

در رابطه با این دیدگاه نیز نویسنده کتاب «سامان سیاسی در جوامع دست‌خوش دگرگونی» به چگونگی شکل‌گیری توسعه سیاسی و نقش نهادهای قدرتمند در شکل‌گیری آن -

¹ La Palombara & Weiner

ها پرداخته است. وی در چهارچوب دیدگاه نوسازی وجود نهادهای پایدار و قدرتمند و مستقل از یکدیگر از جمله احزاب سیاسی را شرط ضروری توسعه سیاسی می‌داند؛ زیرا توسعه متضمن عقلانی شدن اقتدار، تنوع ساختارهای سیاسی و به خصوص گسترش مشارکت است (هانتینگون، ۱۳۷۰: ۵۷۵). احزاب سیاسی برای سامان دادن و ساخت بخشیدن به مشارکت سیاسی نقش مهمی را ایفا می‌کنند.

به طور کلی نظریه‌های نوسازی تحولات عصر جدید را از منظر گذار از جامعه سنتی به مدرن مطالعه می‌کنند و معتقدند در این روند، تغییرات فرهنگی و قابل ملاحظه‌ای روی می‌دهد که عمدتاً ناشی از ورود به عصر صنعتی، شهرنشینی و آموزش همگانی و بالا رفتن سطح سواد است. انسان‌هایی که در جریان نوسازی تربیت می‌شوند دارای خصوصیات مشارکت‌جویی و همدلی هستند (ساعی: ۱۳۸۸: ۸۷).

با توجه به مطالب عنوان شده می‌توان بر این نکته تأکید کرد که ریشه و خاستگاه حزب جمهوری اسلامی در دوره پس از انقلاب اسلامی ایران، ارتباطی مستقیم با فرایند جدید نوسازی دارد که با انقلاب اسلامی آغاز گردید.

مشارکت سیاسی و نهادمندی در احزاب کشورهای جهان سوم

کشورهای جهان سوم همواره دستخوش شکاف اجتماعی کلانی هستند که بین دو بخش جمعیتی در هر کشور فاصله ایجاد می‌کند؛ در حقیقت در بسیاری از کشورهای جهان سوم به جای یک جامعه دو جامعه وجود دارد. جامعه متشکل از شهرنشینان که شامل نخبگان سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و به طور کلی مردم باسواد شهرهای بزرگ می‌شود و جامعه دیگر که روستاییان، حاشیه‌نشینان شهری، مردم فقیر، و کم‌سواد و بی‌سواد را در برمی‌گیرد. گروه اول که دسترسی بیشتری به منابع قدرت اقتصادی و سیاسی دارد مشارکت فعالانه‌تری نسبت به گروه دوم از خود به نمایش می‌گذارد، اما گروه دوم که اکثریت جامعه را نیز شامل می‌شود علاوه بر کم‌حرکی سیاسی، همواره در وضعیت مشارکت تبعی بسر می‌برد و در بیشتر موارد دست‌آموز دولت مردان مرکز‌نشین قرار می‌گیرد. دشواری‌های این گروه از جامعه در ادغام با بخش پیشرفته شهری شالوده نظام سیاسی جامعه را سست کرده و به بی‌ثباتی سیاسی نیز

دامن می زند (ساعی، ۱۳۸۸: ۹۲). از همین رو این احزاب هستند که می‌توانند مشارکت سیاسی را سامان دهند؛ در حقیقت، استواری و توانایی یک حزب و یک نظام حزبی، با سطح مشارکت آن ارتباطی مستقیم دارد. مشخص است که مشارکت سیاسی سطح بالا به همراه نهادمندی سیاسی و حزبی سطح پایین، سیاست آشفته و خشونت را به همراه می‌آورد، از جهت مقابل هم مشارکت سیاسی سطح پایین می‌تواند در جهت تضعیف احزاب سیاسی در مقابل نهادهای سیاسی و نیروهای اجتماعی بینجامد. اگر رهبران حزبی اطمینان داشته باشند که می‌توانند گسترش مشارکت سیاسی را در چهارچوب حزبی‌شان سازمان دهند، به سود آنها است که دامنه این مشارکت را گسترش دهند. پر واضح است که حزب برخوردار از پشتیبانی توده‌ها از حزبی که از این پشتیبانی محروم است نیرومندتر است؛ علاوه بر این، نظام حزبی برخوردار از مشارکت توده‌ای، قدرتمندتر از نظام حزبی که گسترش دامنه مشارکت سیاسی‌اش به جدایی تدریجی حزب از پشتیبانانش می‌انجامد و سازمانی را که زمانی بر مبنای گسترده‌ای استوار بود به اجتماع تعدادی سیاستمدار بدون پشتیبانی توده‌های حزبی مبدل می‌سازد؛ به همین دلیل هم سازمان بدون مشارکت سیاسی به سطح جرگه‌های شخصیت‌مدارانه نزول می‌کند؛ از همین روی احزاب نیرومند به سطوح بالایی از نهادمندی سیاسی و پشتیبانی توده‌ها نیازمند است، از سویی دیگر، «بسیج» و «سازماندهی»، راه قدرت حزب را به دقت مشخص می‌کند. و هر حزب و نظام حزبی که بتواند این دو مولفه را با هم داشته باشد، می‌تواند نوسازی سیاسی را با رشد سیاسی آشتی دهد (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۵۸۲-۵۸۱).

یک حزب نیرومند، جاذبه بسیار زیادی برای توده‌های انبوه دارد و یک سازمان کارآمد، به خوبی می‌تواند این توده‌ها را جذب حزب سازد؛ از همین رو، گسترش مشارکت سیاسی و سازماندهی این مشارکت در احزاب، محصول یک تلاش وافر سیاسی است؛ زیرا رهبران انقلابی در شکل دادن به انقلاب با جلب پشتیبانی توده‌ها علیه نظام موجود سعی در گسترش هر چه بیشتر جاذبه سیاسی خود دارند؛ در نتیجه رهبران انقلابی با تأسیس یک حزب فراگیر تلاش دارند مشارکت سیاسی را بیش از پیش گسترش دهند تا از این رهگذر بتوانند احزاب سیاسی نیرومندی را برای سازماندهی مشارکت سیاسی و تثبیت حاکمیت خود پدید آورند (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۶۰۳). در شرایط بحرانی نظام سیاسی، جنبش‌های توده‌ای به منظور

پایان دادن به نابرابری‌ها و تنش‌ها ظهور می‌کنند و رهبران انقلابی جهان سوم به منظور ایجاد دگرگونی‌های وسیع و عمیق، استراتژی‌های جمعی را به کار می‌گیرند. بسیج عمومی در این کشورها، گاه برای مبارزه با دشمنان خارجی و گاه برای پیشبرد امر توسعه اقتصادی صورت می‌گیرد (ساعی، ۱۳۸۳: ۲۵۹). نخستین نکته‌ای را که می‌توان در خصوص وضعیت احزاب در کشورهای جهان سوم مورد نظر قرار داد بحث کثرت اعضای حزب می‌باشد. به طور کلی اثر وضعی جمعیت حزب بر روی سازمان به گونه‌ای است که گاه در مورد سازمان عمومی دولت‌ها نیز الگو قرار می‌گیرد. اساساً سازماندهی یک جمعیت عظیم نسبت به سازماندهی یک جمعیت کوچکتر امری مشکل‌تر و پیچیده‌تر است به گونه‌ای که گاه دولت‌های پر جمعیت نیز همواره برای سازماندهی کشور ناگزیر به شکل دادن به یک دستگاه دیوان سالاری عظیم تری نسبت به دولت‌های کم جمعیت‌تر هستند. از دیدگاه موریس دوورژه، احزاب به دو دسته‌ی احزاب کادر و توده‌ای تقسیم می‌شوند. مشخصه‌ی احزاب کادر این است که آنها همواره از سوی بازماندگان گروه‌های اشرافی و گروه‌های اولیه پارلمانی شکل می‌گیرند. بر اساس سنت، این قبیل احزاب هرگز به دنبال کمیت نیستند، بلکه بیشتر تأکید خود را بر جلب نظر نخبگان هم‌تراز می‌کنند. چنین احزابی همواره دارای گرایش‌های لیبرالی و سازماندهی غیر منسجم هستند به شکلی که ترکیب آنها اساساً به صورت یک انجمن یا محفل دوستانه می‌باشد تا یک حزب سیاسی، اما احزاب توده‌ای - که حزب جمهوری اسلامی از این نوع احزاب می‌باشد - بر خلاف احزاب کادر، تمام توان خود را معطوف به جلب هر چه بیشتر اعضای جدید می‌کنند. ویژگی این قبیل احزاب این است که آنها همواره توده‌ها را مخاطب قرار می‌دهند، و این باعث می‌شود تا آنها مجبور به داشتن یک سازمان متصلب بشوند. به هر حال مسأله‌ی جمعیت در احزاب یک مسأله‌ی مهم می‌باشد. واقعیت این است که جمعیت یک حزب چه زیاد و چه کم باشد، همه افراد در یک رده قرار نمی‌گیرند، بلکه بر حسب موقعیت و فعالیت خود در جایگاه خاصی از سلسله مراتب حزبی قرار می‌گیرند (نقیب زاده، ۱۳۷۸: ۳۰-۲۹).

پر واضح است که نظام بسیج توده‌ای، مستلزم شکل‌گیری و تداوم برخی مشخصه‌های دموکراتیک نظیر اجماع اجتماعی و سیاسی، پلورالیسم، رقابت سیاسی و نهادهای مشارکتی توده‌ای است و این در حالی است که تعارضات و بحران‌های فراوان سیاسی، اجتماعی و

اقتصادی که معمولاً کشورهای جهان سوم با آن دست به گریبان هستند، آنچنان زیاد است که حتی اگر این مشخصه‌ها در برخی مقاطع نظیر دوران جنبش‌های انقلابی و توده‌ای پیدا شوند، امکان تداوم و تحکیم پیدا نمی‌کنند (ساعی، ۱۳۸۳: ۲۶۱).

کاملاً روشن است که قدرت حزب واحد و فراگیر از نبرد آن حزب در راه دستیابی به قدرت، سرچشمه می‌گیرد، اما حزب واحد به مجرد اینکه به قدرت می‌رسد، دیگر انگیزه‌ای برای نگهداشت سطح بالای بسیج و سازماندهی برای خودش باقی نمی‌گذارد؛ زیرا این قبیل احزاب همواره برای مدتی به حیثیت گذشته خود اتکا می‌کنند و هر چه که به سطوح بالاتری از مشارکت نهادمند و سازمان‌یافته دست می‌یابند بیشتر و بهتر می‌توانند برای مدتی دیگر میراث‌خوار گذشته خود باشند (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۱۱۵-۱۱۶).

مورگنتا، الگوی موريس دوورژه را در تقسیم احزاب به کادر و توده ای را به کار گرفته و معتقد است احزاب توده ای بر جذب هر چه بیشتر جمعیت تأکید دارند و احزاب کارفرمایی بر جذب نخبگان سنتی و افراد متنفذ اصرار دارند؛ در نتیجه چنین احزابی از سازماندهی چندانی برخوردار نیستند، به باور او در خصوص کشورهای جهان سوم باید دو نوع جامعه را از هم بازشناخت، جوامعی که مانند ایران، چین و هند دارای پیشینه فرهنگی، علمی و ادبی خاص خود بوده و الگوی خاص تاریخی خود را نیز فراروی تصمیم گیرنده قرار می‌دهند و نخبگان آنها بر آن گرایش دارند تا از انبان فرهنگی خویش چیزی به کف آرند و به کار بندند. در سوی دیگر، کشورهایی هستند که از هیچ هویت تاریخی بهره ندارند و تولد آنها به دوران استعمار باز می‌گردد. به طبع پذیرش الگوی غربی و به طور کلی الگوهای خارجی برای آنها آسانتر بوده و اغلب به آن دسته از راه حل های فرا آمده از غرب گرایش می‌یابند که با ساختار خشن سیاسی آنها سازگارتر باشد، مثل مارکسیسم و الگوهای پیشنهادی آن (نقیب زاده، ۱۳۷۸: ۱۸۱-۱۸۰).

در یک نگاه تطبیقی به ریشه های تحزب در غرب و در جهان سوم باید به یکپارچگی ملی، فرهنگ و زبان فراگیر، رشد اقتصادی و آموزشی مردم و وجود جامعه مدنی فعال در غرب اشاره کنیم. جملگی این عوامل سبب شد تا احزاب نه به فرمان حکومت، بلکه بر اثر کنش و واکنش های درون جامعه و بر بستر جامعه مدنی جوانه زده و رشد یابند. در حالیکه فقدان جامعه مدنی فعال در کشورهای جهان سوم پویایی اجتماعی لازم را از آنها سلب کرده و یکی از آثار آن نبود

احزاب خود جوش است که ریشه‌های محکمی در جامعه داشته باشند؛ به همین دلیل اگر حزبی در این کشورها بوجود می‌آید نه از پایین و درون جامعه بلکه از بالا و به خواست نخبگان حاکم به وجود می‌آید.

حزب دموکراتیک ملی مصر، که اعضای آن را نیروهای اصلی دولت و نظام سیاسی و امنیتی مصر تشکیل می‌دادند در راستای حمایت از دولت و تأیید برنامه‌های آن تشکیل شد و با اینکه این حزب میراث دار سازماندهی منظم و منسجم تشکیلاتی از سال ۱۹۵۲ در مصر بود، اما عملاً ثابت کرد که در بسیج توده‌های مردم موفق نبوده است (جاسبی، ۱۳۸۹: ۵۶).

واقعیت این است که وقتی حساسیت رهبران حزبی نسبت به نیازهای گسترش و سازماندهی مشارکت سیاسی مردم در نظام کاهش پیدا می‌کند؛ فراگرد نوسازی گروه‌های خواستار مشارکت در نظام سیاسی افزایش یافته و متنوع‌تر می‌شود؛ لذا در این نقطه رهبران حزبی دچار یک پارادوکس می‌شوند؛ زیرا اگر رهبران حزب بخواهند گروه‌های تازه را در چارچوب حزب واحد خود جذب کنند در آن صورت تضعیف وحدت، انضباط، کاهش شور و هیجان حزبی نسبت به حزب خود، بهایی است که باید در مقابل آن بپردازند و اگر بخواهند گروه‌های تازه را به درون خود راه ندهند، هر چند انسجام حزبی حفظ خواهد شد، اما توان انحصاری مشارکت سیاسی در سهم یابی از قدرت حزب خود را از دست خواهند داد (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۶۱۷).

البته تا جایی که به کشورهای جهان سوم مربوط است نظام‌های بسیج توده‌ای تا کنون دوام زیادی نیاورده‌اند. عناصری از این نظام‌ها معمولاً در مراحل اولیه جنبش‌های توده‌ای در این کشورها ظهور می‌کنند اما به زودی جای خود را به نظام‌های دیگری نظیر نظام‌های بسیج نخبه‌گرا و یا نظام‌های اقتدارگرا می‌دهند (ساعی، ۱۳۸۳: ۲۶۰).

سابقه تاریخی انقلاب‌ها، گویای این موضوع است که از رهگذر نبرد انقلابی دامنه مشارکت سیاسی گسترده‌تر می‌شود و سازماندهی آن نیز تحول می‌یابد. فراگرد گسترش مشارکت سیاسی زمانی می‌تواند ادامه یابد که سازمان‌های حزبی حاصل از آن بتوانند بخوبی به سازماندهی و بسیج توده‌ها بپردازند و زمانی این جنبش‌های توده‌وار کارایی خواهند داشت که محصول یک مبارزه رقابت‌آمیز باشند (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۶۰۳). البته تا جایی که به کشورهای

جهان سوم مربوط است نظام‌های بسیج توده‌ای تاکنون دوام زیادی نیاورده‌اند. عناصری از این نظام‌ها معمولاً در مراحل اولیه جنبش‌های توده‌ای در این کشورها ظهور می‌کنند، اما به زودی جای خود را به نظام‌های دیگری نظیر نظام‌های بسیج نخبه‌گرا و یا نظام‌های اقتدارگرا می‌دهند (ساعی، ۱۳۸۳: ۲۶۰).

یکی از ویژگی‌های نظام‌های کشورهای جهان سوم تک‌حزبی بودن آن‌ها است. نظام‌های تک‌حزبی نیرومند همیشه محصول جنبش‌های ملی انقلابی از پایین بوده‌اند و برای کسب قدرت می‌بایست وارد نبرد شوند؛ از همین رو بسیج و سازماندهی فراگردهایی هستند که در جریان کسب قدرت به کار می‌آیند. «حزب مسلط» در یک نظام مبتنی بر یک حزب فراگیر گاهی ممکن است اکثریت رأی دهندگان جامعه را در اختیار نداشته باشد، اما چند پارگی گروه‌های سیاسی دیگر همیشه حزب مسلط را در یک موقعیت استوار نگه می‌دارد. برای مثال حزب کنگره هند اگر چه در انتخابات سهم کمتری از مجموع آرا را داشت، اما حزب مسلط در هند بود. این موضوع باز می‌گردد به دوره طولانی‌تر حزب کنگره هند؛ زیرا هر چه یک حزب ملیت‌گرا در راه کسب استقلال دوره طولانی‌تری جنگیده باشد پس از رسیدن به استقلال می‌تواند سالهای متمادی‌تری بر مسند قدرت باشد. برای مثال: زمانی که هند به استقلال رسید حزب کنگره ۶۲ ساله بود و یا حزب دستور جدید تونس در هنگام تولد این کشور ۲۲ سال داشت. در حقیقت این احزاب توانستند در سالهای پس از استقلال به خوبی دوام بیاورند. بر خلاف این احزاب، احزاب ملیت‌گرایی که چند سالی پیش از استقلال و یا هم‌زمان با استقلال یک کشور به وجود آمده بودند و یا آن کشور استقلال خود را به سادگی به دست آورده بود پس از استقلال دوام چندانی نداشتند. بیشتر احزاب ملت‌های آفریقایی از نمونه بارز این گونه احزاب هستند، به گفته امرسون بسیاری از ملت‌های آفریقایی چنان به آسانی به استقلال رسیده بودند که در واقع «انقلابشان را دزدیده بودند» (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۶۱۴).

مقایسه مشارکت سیاسی در حزب جمهوری اسلامی و حزب کنگره ملی هند

پیش از پرداختن به موضوع مشارکت سیاسی در حزب جمهوری اسلامی و حزب کنگره هند باید به این نکته اشاره کرد که نظام‌های سیاسی مبتنی بر بسیج معمولاً به دنبال وقوع

انقلاب‌ها و جنبش‌های توده‌ای ظهور می‌کنند. جنبش‌های توده‌ای با ورود طبقات و گروه‌های متعدد اجتماعی به عرصه سیاست همراه است. در حقیقت انقلاب‌های توده‌ای در یک تعبیر ساده چیزی نیستند جز «انفجار مشارکت سیاسی». گذشته از این موضوع، رهبران چنین جنبش‌هایی به شیوه‌های گوناگون در صدد اند تا گروه‌های مختلف مردم را به عرصه مبارزه بکشانند تا از این طریق بتوانند با کمک توده‌ها، رژیم مستقر را از پای در بیاورند.

علاوه بر این، رهبران سیاسی پس از وقوع انقلاب‌های توده‌ای تا مدتی حضور توده‌ها را در عرصه سیاست تشویق می‌کنند؛ زیرا اول اینکه، رهبران انقلابی بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب و به قدرت رسیدن نمی‌توانند تمایل توده‌ها را به مشارکت سیاسی محدود سازند، دوم اینکه، رهبران انقلابی همچون دوره مبارزه با رژیم گذشته باز هم به حضور توده‌ها در صحنه سیاست به منظور پیشبرد اهداف سیاسی در مراحل بعدی انقلاب نیازمند هستند (ساعی، ۱۳۸۳: ۲۵۸). انقلاب اسلامی ایران در برابر رژیمی کاملاً تمرکزگرا به وقوع پیوست. رژیم پهلوی هرچند با روش اقتدارگرایانه خود ساختار اجتماعی-اقتصادی را تغییر داد، اما برای توسعه نظام سیاسی، اجازه شکل‌گیری گروه‌های فشار، ایجاد فضای باز سیاسی برای نیروهای مختلف اجتماعی، ایجاد پیوند میان رژیم و طبقات جدید، حفظ حلقه‌های ارتباطی موجود میان رژیم و طبقات قدیمی و گسترش پایگاه سلطنت تلاش چندانی نکرد. رژیم به جای نوسازی نظام سیاسی قدرتش را بر روی سه ستون نیروهای مسلح، دربار و بوروکراسی قرارداد (آبراهامیان، ۱۳۸۱، ۵۳۵).

حزب جمهوری اسلامی به‌عنوان اولین دست‌آورد پیروزی انقلاب اسلامی و نیروهای مبارز مذهبی پس از پیروزی انقلاب اسلامی با انتشار بیانیه‌ای فعالیت حزبی خود را با مشارکت سیاسی توده‌ها آغاز کرد. این حزب در اولین اصل مرامنامه خود، هدف این تشکیلات را «بالا بردن آگاهی اسلامی و سیاسی مردم ایران و سرعت بخشیدن به خودسازی انقلابی آنها در همه ابعاد» اعلام کرد (جاسبی، ۱۳۸۶: ۴۱۲).

حزب جمهوری اسلامی، علاوه بر جذب اعضای بسیاری از گروه‌های سیاسی-مذهبی دیگر به این حزب، توانست در رویدادها و فرایندهای سیاسی در جامعه نوپای انقلابی ایران نیز نقش بسیار سازنده‌ای ایفا کند. از مهمترین دستاوردهای حزب جمهوری اسلامی می‌توان به

مشارکت سیاسی از طریق به تحرک درآوردن گروه های جدید جامعه و دادن نقش های تازه به آنها؛ همچنین تثبیت حاکمیت نیروهای مذهبی در ایران با فعالیت های نظیر تربیت و تزریق نیروهای متعهد و معتقد به مبانی انقلاب در مراکز تصمیم گیری و حساس حکومت جمهوری اسلامی اشاره کرد (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۰/۱۱/۲۹). از جمله کارکردهای اساسی دیگر این حزب، فعالیت جمعی از نیروها و کادر حزب در کابینه و سایر قسمت ها، حضور مؤثر در قوه مجریه و در راس آن عضویت قاطع نیروهای عضو و هواداران آن در مجلس شورای اسلامی و ریاست آن، ریاست قوه قضائیه و بخشی از کادر مدیریت آن، برگزاری انتخابات مجلس و تدوین قانون اساسی به شمار می آید (جاسی، ۱۳۷۹: ۴۵۰-۴۵۳).

به باور مؤسسان حزب جمهوری اسلامی، این حزب تشکیلاتی بود در جهت ارتباط با توده ها؛ از همین رو نخبگان حزب می خواستند تا آموزه ها و اندیشه های خود را در مسیر آگاهی توده ها قرار دهند. در حقیقت نگاه حزب، نگاهی نخبه گرا نبود بلکه مؤسسان این حزب هدفشان بیشتر پیوند با مردم، مشارکت سیاسی توده ها و ایجاد اتحاد میان آنان بود، نه پیوند با نخبگان جامعه؛ بنابراین حزب جمهوری اسلامی دو وظیفه برای خود قائل بود: آگاهی توده های مذهبی از طریق مشارکت سیاسی و تداوم و تثبیت حاکمیت جمهوری اسلامی.

همانطور که پیش از این بیان کردیم، مشارکت سیاسی بدون سازماندهی جنبش های توده ای باعث تباهی می گردد و سازمان فاقد مشارکت سیاسی نیز به سطح جرگه های شخصیت مدارانه تنزل پیدا می کند (هانینگتون، ۱۳۷۰: ۵۸۲).

در ۲۸ دسامبر سال ۱۸۸۵ کنگره ملی هند تأسیس شد. کلیه طبقات متوسط این کشور پهناور، بدون تمایز تعصبات مذهبی، قومی، زبانی به دور کنگره حلقه زدند و به عنوان نیروی عظیم علیه اشغالگر انگلیس به مبارزه پرداختند. این حزب با پشتیبانی توده های مردم به مبارزه خویش تا سرحد تحریم کالاهای خارجی، تظاهرات، اعتصابات، عدم همکاری با دولت بریتانیا، عدم اشتراک در سازمان های دولتی، خودداری از پرداخت مالیات به دولت هند دست زدند و مهاتما گاندی رهبری جنبش رهایی بخشی ملی را بر عهده گرفت.

از این پس بود که حزب کنگره ملی در عرصه سیاست به عنوان یک حزب جدید سیاسی با شاخه های محلی به مبارزه پرداخت و در مدت زمان کوتاهی تعداد اعضای آن در سال ۱۹۲۱

به میلیون‌ها نفر رسید و توانست رهبری هفتاد میلیون هوادار رهبری جنبش استقلال‌خواهی هند را عهده‌دار شود. در مقابل اگر چه عضوگیری گسترده و میلیونی حزب، خود نشان از سطح بالای مشارکت سیاسی این حزب داشت، اما «بی‌ضابطه عمل کردن» در بالا بردن مشارکت سیاسی حزب، خود یکی از ضعف‌های حزب جمهوری اسلامی بود «(ویژه‌نامه یاد ۱۳۷۸: ۱۲۴-۱۲۳).

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی از موسسان حزب جمهوری اسلامی در خصوص نام‌نویسی در این حزب می‌گوید: «مردم که آمدند برای اسم نوشتن، اصلاً صف بود. چون اسمش را هم گذاشته بودیم جمهوری اسلامی؛ بخشی از مردم خیال می‌کردند این همان انقلاب است. چون آن موقع جمهوری اسلامی خواست مردم بود، بعضی‌ها هنوز این را که این یک حزب است و این که این چیزی جدای از اصل دولت و اصل حکومت است، توجه نداشتند. همین‌طور به عنوان این که جمهوری اسلامی می‌خواستند و بالاخره خود را عضوی از نظام می‌دانستند، آمدند اسم نوشتند» (ویژه‌نامه یاد، ۱۳۷۸: ۲۸۱-۲۸۰)

در خصوص موضوع انسجام هم باید اذعان کرد که ساختار شکلی حزب جمهوری اسلامی از ابتدا بیشتر به یک جبهه شباهت داشت تا یک حزب؛ لذا این حزب برای ادامه حیات خود دو راه پیش رو داشت: یکی، انشعاب و تبدیل شدن به دو یا چند حزب که هر کدام دارای دیدگاه‌های منسجم و یکپارچه باشند و راه دیگر تصفیه عناصری بود که دارای مواضع تند از سوی گروه‌های چپ و راست بودند. همچنین تقویت جناح معتدل و رسیدن به یک انسجام حزبی واقعی. حال، اگر حزب دچار انشعاب می‌شد آنوقت از حالت یک حزب فراگیر و گسترده به دو یا چند تشکل تقلیل پیدا می‌کرد که در این صورت، اهداف اولیه در خصوص تأسیس آن تحقق پیدا نمی‌کرد و حالت دوم هم، هرگز با روح تشکیل حزب جمهوری اسلامی که درهای خود را برای همه‌ی نیروهای معتقد به اسلام و انقلاب باز کرده بود و شعار حداقلی دفع و حداکثری جذب را مطرح ساخته بود سازگار نبود. البته برخی از نظام‌های تک‌حزبی همچون حزب نهاد انقلابی مکزیک راه میانه را برگزید و توانست نسبت به سایر نظام‌های تک‌حزبی در ادغام نیروهای اجتماعی تازه به درون حزب موفق عمل کند. لذا اگر حزبی نتواند نیروهای اجتماعی نو پدید را به درون حزب جذب کنند یا همچون ترکیه پس از ۱۹۴۶ نظام تک‌حزبی خود را از

دست خواهند داد و یا به بهای رویارویی یا نا استواری فزاینده و با توسل به اعمال زور هر چه بیشتر دوام خواهند یافت (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۶۱۸-۶۱۷).

درمقابل حزب کنگره هند تنها حزبی است که با حفظ انسجام خود توانست در سه انتخابات هند بالغ بر صد میلیون رأی بیاورد.

نکته‌ی دیگری که بعدها به دلیل کثرت مشارکت سیاسی در حزب، موجب انشقاق و اختلاف شد، وجود دیدگاه‌های مختلفی بود که با یکدیگر همگونی و همخوانی نداشتند و این امر از همان تساهل در عضوگیری بر می‌خاست.

بر اساس همین گرایش‌های فکری متفاوت، حزب، انسجام اولیه خود را به تدریج از دست داد و رفته رفته به ورطه اختلافات افتاد. آیت الله هاشمی رفسنجانی «جناح بندی‌ها حزب را علت ضعیف شدن انسجام اولیه‌ی حزب می‌داند» (ویژه نامه یاد، ۱۳۷۸: ۲۹۲-۲۹۱).

کنترل مشارکت سیاسی موضوع دیگری است که باید نسبت به آن توجه خاصی را مبذول داشت. در حقیقت نقش اصلی در کنترل میزان مشارکت سیاسی و بهره‌مندی از کثرت مشارکت سیاسی به رهبران احزاب و شخصیت‌های کاریزماتیک در حزب بازمی‌گردد. همواره رهبران، نقش و تأثیر بسیار زیادی در شکل دادن به احزاب، هدایت آنها و بالابردن میزان مشارکت سیاسی در احزاب دارند. حزب جمهوری اسلامی نیز از این قاعده‌ی حزبی مستثنی نبوده و همانطور که عنوان شد، کثرت مشارکت سیاسی و اقبال فراوان به حزب جمهوری اسلامی بیش از آن که بر گرفته از عملکرد حزب جمهوری اسلامی باشد ناشی از عنایت کاریزمای انقلاب اسلامی به این حزب بود که می‌توانست استقلال حزب را با خطر مواجه سازد؛ زیرا کاریزمای انقلاب بر خلاف گاندی در حزب کنگره که رهبر این حزب بود؛ تنها رهبر معنوی حزب به شمار می‌آمد.

اشکال این مسأله را در این موضوع می‌توان یافت که رهبری یک حزب همواره نقش مهمی در قدرت تطبیق‌پذیری یک حزب دارد؛ برای مثال قدرت تطبیق‌پذیری حزب کنگره در هند را می‌توان در تغییررهبری آن حزب از بانرجیا^۱ و بسانتج^۱ به گوکهاال^۲ و تیلاک و سپس به گاندی

^۱ Banerjea

و نهرو دید یا انتقال رهبری از کابیس به کاردناس در حزب انقلاب ملی مکزیکی سبب شد که حزب، راه نهادمندی را با موفقیت طی کند؛ اینها نمونه‌های بارز از انتقال رهبری و کنترل مشارکت سیاسی این احزاب می‌باشد؛ اما احزابی که همواره به رهبران خود وابسته‌اند پس از فاصله گرفتن رهبران از این احزاب، هرگز قادر به استمرار و ادامه فعالیت‌های خود نیستند. برای مثال؛ مرگ رهبران حزبی چون سناتاباکی^۲ در سریلانکا، محمد علی جناح و علی خان در پاکستان و آلونگ سان در برمه، در از هم گسیختگی و ناپایداری احزابی که بنیان گذاشته بودند، مستقیماً موثر بود (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۵۹۳).

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه گفته شد، نوسازی از طریق به تحرک در آوردن گروه‌های جدید و دادن نقش‌های تازه به آنها، جامعه گسترده‌تر و متنوع‌تری را به بار می‌آورد و بسیاری از کشورهای تازه استقلال یافته در صحنه سیاست بین‌الملل به منظور ساماندهی و نظم بخشیدن به جامعه و برقراری امنیت و بسیج مردمی در جهت یکپارچگی جامعه نیاز به احزاب توده‌ای داشتند. رهبران جنبش‌های سیاسی توده‌وار در کشورهای جهان سوم همواره به جهت کسب مشروعیت هرچه بیشتر برای حزب خود و دست‌یابی هر چه بیشتر به قدرت از طریق شکل دادن به یک تشکل فراگیر سعی در بسیج قشرهای مختلف مردم از شهر و روستا می‌کنند. اما در جریان عمل، روند مشارکت سیاسی و بسیج همواره سریع‌تر و به مراتب آسان‌تر از روند نهادمندی پیش می‌رود و شکاف ناشی از این ناهماهنگی و در واقع پس ماندگی نهادمندی سیاسی در مقایسه با مشارکت سیاسی زمینه را برای انواع نابسامانی‌های سیاسی فراهم می‌سازد که از این پدیده می‌توان با عنوان بحران نهادمندی سیاسی یاد کرد؛ این پدیده اغلب در کشورهای جهان سوم به ویژه کشورهایی که در صحنه سیاست بین‌الملل دست به نوسازی سیاسی پرشتاب می‌زنند مشاهده می‌شود.

^۱ Besant

^۲ Gokhale

^۳ Senanayake

روشن است که اغلب کشورهای غیر کمونیستی پس از جنگ جهانی دوم که در راه نوسازی افتاده‌اند، نه احزاب سیاسی نیرومند و نه نظام‌های مقتدری داشته‌اند. به واقع احزاب این کشورها جوانتر از آن بوده‌اند که از خود قدرت نهادمندی و تطبیق‌پذیری واقعیت‌ها را نشان داده باشند؛ البته برخی از احزاب آمریکای لاتین و حزب کنگره هند از این قاعده مستثنی هستند.

چهارچوب مفهومی استفاده شده در این پژوهش «مشارکت سیاسی و نهادمندی» از دیدگاه ساموئل هانتینگتون است که در این راستا کوشیدیم رابطه مشارکت سیاسی با نهادمندی حزبی را در کشورهای جهان سوم مورد ارزیابی قرار داده و به این پرسش پاسخ دهیم که آیا مشارکت توده‌ای بدون تمهیدات نهادی، در افول احزاب این کشورها نقشی داشته است یا نه و این نقش چگونه بوده است. در پاسخ به این پرسش، کوشیدیم نشان دهیم که مشارکت سیاسی قابل ملاحظه‌ای همواره در احزاب کشورهای جهان سوم وجود دارد و این مشارکت سیاسی اگر چه در حزب جمهوری اسلامی به عنوان پژوهش موردی نسبت به سایر جنبش‌های سیاسی توده‌وار به جز حزب کنگره هند در کشورهای جهان سوم به مراتب بیشتر بوده و در آغاز تأسیس این حزب موجب عملکرد مثبت حزب و دست‌یابی به ارکان قدرت در جمهوری اسلامی گردید، اما به تدریج باعث کاهش سطح نهادمندی این حزب و فراهم آوردن زمینه بی‌ثباتی و ناستواری و در نهایت پایان حیات سیاسی این حزب در ایران اسلامی شد.

منابع:

- آبراهامیان ، پرواند. (۱۳۸۱). **ایران بین دو انقلاب**. ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی.
- باریه، موریس. (۱۳۸۳). **مورنتیته سیاسی**. ترجمه عبدالوهاب احمدی ، تهران، نشر آگاه.
- جاسبی، عبدالله. (۱۳۷۹). **تشکیل فراگیر، مروری بر یک دهه فعالیت حزب جمهوری اسلامی (زمینه های تشکیل حزب جمهوری اسلامی) جلد اول**. تهران، دفتر پژوهش و تدوین تاریخ انقلاب اسلامی.
- جاسبی، عبدالله. (۱۳۸۶). **تشکیل فراگیر، حزب جمهوری اسلامی تولدی در انقلاب اسلامی (ریشه ها، ساختار و رابطه با احزاب سیاسی)**. ج سوم، تهران، دفتر پژوهش و تدوین تاریخ انقلاب اسلامی.
- جاسبی، عبدالله. (۱۳۸۶). **تشکیل فراگیر مروری بر یک دهه فعالیت حزب جمهوری اسلامی**. ج اول، ویراست دوم، تهران، دفتر پژوهش و تدوین تاریخ انقلاب اسلامی.
- جاسبی، عبدالله. (۱۳۸۹). **احزاب سیاسی در کشورهای غربی و اسلامی**. تهران: دفتر پژوهش و تدوین تاریخ انقلاب اسلامی.
- دوورژه. موریس. (۱۳۷۶). **جامعه شناسی سیاسی؛ ترجمه ابوالفضل قاضی، چاپ چهارم، تهران، ناشر مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه**.
- ساعی ،احمد. (۱۳۸۸). **توسعه نیافتگی در دوران پسا استعماری**. تهران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
- ساعی ،احمد. (۱۳۸۳). **مسایل سیاسی _اقتصادی جهان سوم**. تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها(سمت).
- ساموئل، هانتینگتون. (۱۳۷۰). **سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی**. ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر علم.
- ظریفی نیا، حمیدرضا. (۱۳۷۸). **کالبد شکافی جناح های سیاسی ایران (۷۸-۱۳۵۸)**. تهران، آزادی اندیشه.
- کمالی، مسعود. (۱۳۸۱). **جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر**. ترجمه کمال پولادی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

- گیدنز، آنتونی. (۱۳۷۹). **جامعه شناسی**. ترجمه منوچهر صبوری، چاپ ششم، تهران، نشر نی.
- **لغت نامه دهخدا**. (۱۳۷۷). جلد ۶، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه.
- معین، محمد. (۱۳۶۴). **فرهنگ فارسی**. جلد ۱، تهران، امیرکبیر.
- نقیب زاده، احمد. (۱۳۷۸). **احزاب سیاسی و عملکرد آن در جوامع امروزی**. تهران، نشر دادگستر.
- نوذری، حسینعلی. (۱۳۸۱). **احزاب سیاسی و نظام های حزبی**. تهران، نشرگسترده.
- جاسبی، عبدالله. (۱۳۸۸). **روزشمار جمهوری اسلامی ایران**. جلد اول، تهران: دفتر پژوهش و تدوین تاریخ انقلاب اسلامی.
- **ویژه نامه یاد**. (۱۳۷۸). «احزاب سیاسی در ایران، مجموعه مقالات و مصاحبه ها». سال چهاردهم، شماره های ۵۶-۵۳.

- Dahl R. (1971). **Oligarchy**. New haven, Yale University Press.
- Lipset S. M. (March 1959). "Some Social Requisites of Democracy: Economic Development and Political Legitimacy". **American Political Review**, Vol. 53, No. 1.
- Pellizzo, Riccardo. (2003). **Cartel Parties and Cartel Party Systems**". Unpublished Ph.D. Dissertation, Johns Hopking University, Baltimore, MD.